

هو السامع الشاهد الخبير

فصبر جميل و الله المستعان على ما يصفون يا حيدر قبل على عليك بهائي و بهاء من في ملكوتي لا اشكو بتي و حزني اليك بعدما ورد علي ما ناح به كل ذرة من ذرات الكائنات و الممكنات ان الظالم عمر ناقتي و الفاجر غرق سفيتي و الذئب افترس غمي و التعبان فاغر فاه و بلع مولاه قد ذكرنا لك ما ذكرناه من قبل في الواح شتي اظهاراً لحزني و ابرازاً لظلم اعدائي و اعلاناً لصبري و اصطباري و تسليمي فيما ورد علي في سبيل الله ربك و رب آباك و رب العرش العظيم و مظلومي و بلائي و ابتلائي آنچه ذكر شد نزد آنچه در مدينه كبيره واقع شده مذکور نه و موجود نه چه كه لطمه آن و ضرر آن بعز الله واقع سبحان الله بآبي مفتوح شد و مقصود از آن آنكه مطلع عدل و انصاف و اخلاق طيبه و اعمال مرضيه گردد و لكن مهبط ظلم و اعتساف و معدن غفلت و اجحاف گرديد گمان آنكه مطاف مقررين و معتمدين شود و لكن مطاف خائنين و غافلين مشاهده شد يكي از مدعيان محبت با دشمن متحد شد و بتاراج دوست پرداخت نه رحم بر خود نمود و نه بر امر لعمر الله دموع عدل جاري و آه انصاف ظاهر و متصاعد طمعاً للمال از مولی در يوم مآل گذشت يك نقطه از ظلمش عالم عدل را ظلمانی نمود و يكحرف از كذبش عالم صدق را منهدم كرد مقام نور نار ظاهر و مقام داد بيداد يا حيدر قبل على لطمه عظيم بر عدل مسكين وارد امانت و اوپلا ميگويد صدق به و امصبيتا ناطق آتش حرص و فحشا بر قناعت و تقوى زد آنجناب و عالم گواهند كه اينمظلوم در ليالي و ايام عباد الله را بتقوى الله دعوت نموده و كل را بآنچه سبب ارتفاع مقام و ارتقاء شأنت است آگاه فرموده و لكن حاصل ذكر نزد بعضی نسيان شد و نتيجه نصيحت غفلت گشت بي انصاف ستر انصاف را دريد و بي ديانت ضربت قوی بر صدر امانت زد آه عمّا ورد على امر الله امروز در مدن اعمال و اخلاق ناله ها مرتفع و نوحه ها مسموع اگر اينمظلوم از بلايای خود ذكر نمايد البته صخره صيحه زند و سحاب و اسفا گويد بر حسب ظاهر برادری داشتيم و چندين سال در ظل جناح رحمت بكمال راحت و آسودگی مستريح و بعد باغواي نفسی قصد مظلوم آفاق نمود و چون خافيه صدر و خائنه چشم ظاهر گشت اينمظلوم از مابين خارج شد و او را با اولاد و اطفال و زوجات با كمال صحت و سلامتی در مقرر امن و مقام امان گذارديم مع ذلك گفته اند آنچه گفته اند يا حيدر قبل على ابصار از آنچه ظاهر و مشهود است ممنوع و بظنون و اوهام متمسك و متشبث قسم بامواج بحر بيان در ظهور ظهور اعظم و تجليات نير قدم مقدار يك رأس اصبع بلا بر او وارد نشده اينفقره را حق آگاه و كل گواهند مع ذلك گفته اند آنچه شنیده اند ظلم ديگر كه از مظاهر بغضا بر سدره منتهی وارد شده آنكه آيات الهی در ليالی و ايام از سماء مشيت نازل و بمثابه امطار هاطل و لكن قائل بي انصاف گفته آنچه را كه كبد برهان آب گشته و حجت صورت خراشیده حال معادل جميع كتب قبل و بعد حاضر و موجود و لكن اين الأبصار ليصر و اين الانصاف لينصف كتاب ايقان كه مخصوص حضرت خال عليه بهائي و عنايتي نازل آنرا نسبت بنفسي داده اند كه لعمر الله از عرفانش عاجز است و لكن نزد مقومين الهی و صاحبان بصر ربّاني امر واضح و مشهود است و بمثابه أفتاب مشرق و واضح و لائح اهل بصر و منظر اكبر بعد از مشاهده لآلي حكمت و بيان آگاه ميشوند كه از چه خزينه بوده و از كدام كنز ظاهر گشته آيا نتيجه ظنون را عند حضرت قيوم مقامی بوده و يا جوهر اوهام را نزد تجليات نير ايقان شأني و قدری لا و امر الله المهيمن على من في السموات و الأرضين در اشرف و هادی و در توكل و تفويض و خدعه و ريب هر يك تفكر نما و همچنين در حيات ثاني كه در سنين متواليات مابين قوم بكمال آسودگی و صحت و آسایش بوده و هست آيا سبب اين زندگی چيست لعمر الله انكار و عدم اقرار در اين ايام ارتكاب نمود آنچه را كه ظهر بيان مرتعد از حق ميطلبيم عباد خود را انصاف عنايت فرمايد مع ذلك نزد مظاهر اوهام از مقامش نكاسته و آنچه بگويد تصديق و تسليم مينمايند و حرفی ندارند يا حيدر عليك بهاء الله مالك القدر نزيك بان رسیده كه اهل بصر از صبر ما شكايست نمايند از سعد مذکور در كور فرقان در اياميكه نور بصرش منع شده بود سؤال نمودند كه تو

مستجاب الدعوهی چرا از برای خود دعا نمودی قال قضاء الله عندی احب من عینی و حزب الله البتة افضل و اقدم و اعلى از او بوده و هستند جميع نعم موجوده در دنیا را بیک اشراق از نیر رضایش مبادله نمی نمایند چه که از کأس تفویض نوشیده اند و از قدح رضا آشامیده اند مقامشان دیگر است و همشان دیگر بر براق همت راکبند و در فضای تسلیم راکض باراده الله ناظرند و از دوش فارغ و آزاد حرم و عزمشان فوق امکان حرکت مینماید

الهی تری الموحدين بين ایدی المشركين و المقربين بين ایدی المعتدين قد ورد عليهم فی سبيلک ما لا ورد علی احد من عبادک قد ذابت اکبادهم فی هجرک و ذرفت دموعهم فی فراقک و ضاقت صدورهم بما ورد علیک فی ایامک اسألک یا اله العالم و مقصود الأمم بصبرک الّذی سبق الوجود من الغیب و الشّهود و بأسرار ظهورک و طور علمک بأن تؤیّد حزبک بین الأحزاب علی ما تظهر به مقاماتهم بین عبادک و شؤونهم فی بلادک ای ربّ تسمع ضجيجهم و صریخهم اسألک برحمتک الّتی سبقت الکائنات و بعنايتک الّتی احاطت بالممکنات بأن تقرّبهم الی ساحة عزّک و بساط قدسک ای ربّ نور عیونهم بمشاهدة آثار عظمتک و قلوبهم بأنوار معرفتک آه آه من نار البعد فی ایامک و من ضرّ الظلم امام عرشک و عزّتک و عظمتک و قربک و لقائک قد انفطرت سمآء العدل بما ورد علی اولیائک و انشقت ارض الانصاف بما اکتسبت ایدی خلقتک الّذین نبذوا کتابک و نقضوا عهدک و میثاقک و جمالك الأبهی و ظهورک بین الوری لا تسکن زفرات محیّک و لا عبرات عاشقیک بعدما سمعوا حزنک و بلائک من الّذین نسبوا انفسهم الی نفسک و اقروا بزعمهم بظهورک و طلوعک و استوائک علی عرش بیانک و کرسی فضلک فآه آه انّ الرّجاء ینوح و العدل عری رأسه و الانصاف یضجّ و یقول یا ملأ الأرض خافوا الله و لا تقولوا ما ناحت به سدره المنتهی فی الفردوس الأبهی و صاح التّقوی بین الملأ الأعلى یا معشر البشر تالله ما خلقتم لخدمة اهوائکم و اجابة انفسکم بل لخدمة الله و امره و خدمة اولیائه و حزبه ضعوا ما منعکم عن التّقرب الی الأفق الأعلى و خذوا ما امرتم به من لدن خالقکم و موجدکم و بارئکم و رازقکم اشهد یا الهی و محبوی و معبودی و مقصودی انّ الظالمین ارتکبوا ما منعت به آذانهم عن اصغآء ندائک و ندآء اصفيائک و عملوا ما منعت به ابصارهم عن مشاهدة انوار وجهک و ما انزلته فی ایامک اسألک بیحر آیاتک و ما نورّت به وجوه احبائک فی یوم ظهورک بأن تکتب لهم خیر کلّ عالم من عوالمک و کلّ فضل ذکرته فی الصّحیفة الحمرآء من قلمک الأعلى انت الّذی لا تضعفک قوّة الأمراء و لا تمنعک حجبات العلماء تفعل و تحکم بقدره من عندک و سلطان من لدنک انّک انت الحاکم الأمر الفیاض الفضال العلیم الحکیم

نامه آجناب که باسم جود علیه بهائی و عنایتی ارسال نمودند در ساحت اقدس حاضر و عبد حاضر تمام آنرا عرض نمود و بلحاظ و اصغافا گشت اینکه ذکر اولیای آباه را نمودی و همچنین مراتب و مقامات استقامت و محبت و انجذاب و خدمتشانرا فی سبیل الله انّ الله کان معک و معهم شهد و رأی و سمع ما نطق به اهل الوفاء طوبی لهم و نعیماً لهم قد قبل اقبالهم و عملهم و توجّهم فی ایام الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ العرش العظیم لعمری و امری هر بیته که در آن اولیای الهی وارد میشوند و ندای ایشان در ذکر و ثنای الهی مرتفع ملائکه مقربین و ارواح مخلصین کل طائف آن بیت و اگر باب بصر حقیقی از برای بعضی باز شود مشاهده مینمایند که ملأ اعلى طائف و باینکلمه ناطق طوبی لک یا بیت بما جعلک الله مهبط اولیائه و مقرّ اصفيائه و مقام امنائه علیک بهائه و ثنائه و عطائه هر یک را در این حین ذکر نمودیم بذکریکه مذکور را در این حزن اکبر مسرور نمود اسماء ذکر نشد حکمة من عندنا انّ ربّک هو الأمر الحکیم از قبل مظلوم کل را ذکر نما و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت ده سوف یظهر ما کان مستوراً عن الأبصار انّه لهو المقتدر العزیز البصّار و اینکه ذکر توجّه بارض کر را نمودید لله الحمد مؤیّد بخدمت و موقّید بر استقامت و مرّیید بطراز حکمت و مرصّید بلاکی محبت و مودت و لکن حکمت را ملاحظه نمائید اگرچه کرده و میکنید انّ ربّک هو المشفق الکریم

شرایط حکمت از قبل در الواح شتی از قلم اعلی نازل و از شرایط آنکه در هر مدینه وارد میشود آثار الله را در مقام امن و محلّ امان ودیعه گذارید یعنی خارج از محلّ مسکن و بلسان بکمال حکمت و بیان مریدین و طالبین را متذکر دارید و چون استعداد مشاهده شد آهنگام امواج بحر بیان رحمن را بنمائید یعنی بعضی از آثار را بخواهید و قرائت نمائید لعمر الله اگر جمیع آذان عالم اقلّ من آن از قصص کاذبه و مفتریات سابقه طاهر و مقدّس شود باصغاء یک آیه کل بشاطی بحر احدیّه توجّه نمایند یشهد بذلك امّ الكتاب فی المآب امام وجوه الأحزاب

رجای دیگر که در باره اولیای الهی در ارض ص نمودید بشرف قبول فائز و هر یک را ذکر نمودیم ذکریکه حقایق اشیاء در آنحین لأجل استماع و اصغاء حاضر و طائف هر یک را بتجلیات نیر عنایت ربّانی بشارت ده چندی قبل لوح مفصّلی بآن ارض ارسال شد لیجذبهم بیان الرّحمن الی اعلی المقام و ینورهم بأنوار شمس العرفان فی الامکان نفوسیکه در آن ارض باقبال و انقطاع و خدمت و محبّت فائزند کل امام عرش تحت لحاظ عنایت حاضر و بعطایای مخصوصه فائز قد انزلنا لهم ما انجذبت به الأشیاء و نزل لهم آیاتنا و انا العزیز الفضّال

و اینکه مضلّ خواسته اعانت نماید همین عمل گواهیست بر خدعه و مکرش از اینفقره هم آگاهی خواسته بر نفوس مستقیمه و هم دامی قرار داده بر صید ماهیان بحر الهی آن بی انصاف الی حین بالغ نشده اتّبع الهوی و ظنّ أنّه من اصحاب الهدی نسأل الله ان یؤید المصطفی علی اعلآء کلمته بین عباده و اظهار انقطاعه فی بلاده انا زینّا رأسه باکلیل عنایة ربّه الفضّال الکریم و ارسلنا له لوحاً انجذبت به حقائق الموحّدين قل یا هادی اتق الله احضر امام وجه مولاک لتسمع ما لا سمعته الآذان و تری ما لا رآته الأبصار ضع الظنون انّ القیوم ینادیک من شطر السّجن و یدعوک الی العدل و الانصاف لوجه الله مالک یوم المعاد قد غرّک الدّنيا و ریاستها یشهد بذلك کلّ منصف بصّار

یا هادی آیات الهی بدونش مشتبّه نشده و نمیشود امروز بندای مکّم طور اهل قبور برخاستند و به تبارک الله ربّ العرش و الثّری ناطقند و تو الی حین بزندگانی جدید فائز نشدی بینک و بین الله در آثار نظر نما و ابصار و آذان عباد را از مشاهده و اصغاء منع مکن از ما عندک به ما عند الله توجّه کن آخر بچه حجّت و برهان بنقطه بیان اظهار ایمان مینمائی چندین رتبه اعظم از آنرا بخواه و بشنو و ببین حضرت نقطه روح ما سواه فاده در فردوس اعلی و اسفا میگوید و بکلمه مبارکه انّی انا اولّ العابدین ناطق و تو غافل بعظام نخره یعنی بظنون و اوهام محدثه مشغول بگذار شبها و اشارات و قصص اولی و اخری را و منقطعاً عن الكلّ بافق عنایت الهی توجّه نما اینمظلوم در اظهار امر الهی و اثبات حجّت ربّانی زحمتها کشیده و حمل شدائد نموده الی ان ینور العباد و الدّیار بأنوار نیر الاسم الأعظم تو سبب اطفاء مشو و بر خود و عباد رحم کن در جزیره رفتی حال بمدینه بیا تا امواج بحر بیان الهی و انوار نیر ظهور ربّانی را بچشم خود ملاحظه نمائی لا تغنیک الیوم سبحات الأوهام و لا ما عند الأنام طهر اذنک لاصغاء ندائی و عینک لمشاهدة آتاری هر صاحب انصافی شهادت میدهد که اینمظلوم لوجه الله نصیحت میفرماید تو بصد هزار کذب و نفاق و انکار خود را حفظ نمودی و اینمظلوم باقرار و اعتراف مابین اخیار و اشرار ظاهر و ناطق حال بانصاف تفکر نما لعلّ تجذبک نفحات الصّدق الی افق العدل و الانصاف باین آیام فانیه و ریاست دوروزه خود را مستحقّ عذاب ابدی مکن در امثال خود یعنی علمای قبل تفکر نما که ناس را چگونه از حقّ منع نمودند و بکذب و عدم انصاف تربیت کردند تا بالأخره مفتریات آنقوم سبب شهادت و علّت فرع اکبر گشت اسمع ندائی و قل تبت الیک یا مقصود العالم و رجعت الی ساحة عزّک فاغفر لی بجدوک و کرمک انک انت الغفور الرّحیم

یا حیدر قبل علی علیک بهائی و عنایتی رمضان عل را از قبل مظلوم ذکر نما و بشارت ده چه که عملش بعزّ قبول فائز و مزین بفضل عظیم فائز شده و در آیام الهی عمل نموده آنچه را که قلم اعلی تصدیق فرموده و قبول نموده

ذکر اولیای بهرام‌آباد و حسن‌آباد و آنجهات را نمودید دهجی علیه بهائی در این ایام امام وجه حاضر و اولیای آن اطراف طراً بعنایت فائز و الواح بدیعۀ منیعہ مخصوص بعضی از سماء مشیت نازل و در هر کلمه بحر معانی مستور از حقّ میطلبیم نفوس مذکورۀ لدی المظلوم را تأیید فرماید بر نجات عباد خود از ظنون و اوهام قبل و بعد و از هر یک ظاهر فرماید آنچه را که سبب نجات و علّت ارشاد است یا احبّائی هناك خذوا کؤوس العنایة و الألطاف من ایادی عطائی ثمّ اشربوا منها امرأ من لدی اللّٰه المشفق الکریم عنقریب از اشتعال آن نفوس افنده و قلوب آن اطراف مشتعل شود و آثارش از جهات ظاهر گردد راعی غنم از فضلش حامل اسم اعظم گشت و صیاد ماهی حافظ کلمۀ الهی شد عمل کل نزد حقّ مذکور و از یراعۀ فضل در صحیفۀ عدل مسطور هنیئاً لأولیائی هناك و مریئاً لهم کذلک نطق لسان العظمة فی هذا المقام الرّقیع انه یقول الحقّ و یهدی السبیل لا اله الاّ هو الفرد المقتدر العزیز الجمیل یا حیدر قبل علی در اینمقام اراده آنکه ذکر عالم ظاهر را انتها کنیم و بذکر باطن رجوع نمائیم تا ظاهر و باطن بیک لسان از ما سوی اللّٰه بگذرند و بذکر دوست یکتا ناطق و مشغول گردند و اینکلمۀ علیا سبب و علّت اتّحاد اولیا شده و میشود الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید فی آخر الکتاب قل

الهی الاهی یشهد کلّ ذی بصر و ذی سمع و ذی عدل و انصاف باحاطة آیاتک شرق الأرض و غربها قد نزلت من ملکوت بیانک آیات عظمتک علی شأن عجز احبّائک عن حفظها و جمعها و مع ذلك قال المشرکون من عبادک ما ناح به اهل سرادق علمک و فضلک و سکّان مدائن ذکرک و ثنائک اسألک باقتدار قلمک الأعلى و انوار فجر ظهورک بین الوری بأن تؤیّد عبادک علی الانصاف فی امرک انک انت الّذی شهدت السنن الکائنات بقدرتک و قوّتک و عظمتک لا اله الاّ انت الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم